

ساخت اقتدارگرایی قدرت و سرکوب ساختاری نهادهای سیاسی در دوره دوم پهلوی

سعید برجی^۱

علی شیرخانی^{۲*}

چکیده

هدف: پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال است که میان سرکوب ساختاری و ناتوانی رژیم پهلوی دوم در بازتولید نظم سیاسی موجود و تلاش نیروهای سیاسی برای تأسیس نظم سیاسی مطلوب (انقلاب اسلامی) چه رابطه‌ای برقرار بوده است؟

روش‌شناسی پژوهش: پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق کیفی و با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، توصیف؛ داده‌ها از طریق روش کتابخانه‌ای - اسنادی، گردآوری و تحلیل داده‌ها با بهره‌گیری از نظریه‌ی سیاسی «نهادمندی و فروبست سیاسی» ساموئل هانتینگتون انجام شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رژیم پهلوی دوم با ماهیت اقتدارگرایی از طریق بکارگیری «سیاست انکار واقعیت‌های متعارض» به سرکوب ساختاری نهادهای سیاسی دست زد و به تبع آن نهادهای سیاسی امکان حل منازعه خود را از دست دادند و منازعات سیاسی خارج از چهارچوب‌های نهادین در مبارزه با رژیم پهلوی و کوشش برای تأسیس نظم سیاسی مطلوب و مشروع ادامه یافت.

نتیجه‌گیری: بدان سبب که نهادهای سیاسی اصل تعارض منافع و ارزش‌ها را به رسمیت نمی‌شناختند، قابلیت کارکردگرایانه‌ی خود را در حل منازعات از دست دادند و به جای حل منازعه به سرکوب منازعات پرداختند. بدین ترتیب، زمانی که نهادهای سیاسی از کارکرد اصلی خود منحرف شوند و خصلت بی‌طرفی خود را در حل منازعات از دست بدهند و نتوانند همبستگی اجتماعی را ممکن نمایند، خود به تولید منازعه و بازتولید خشونت ساختاری کمک می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: اقتدارگرایی، نظم سیاسی، سرکوب ساختاری، پهلوی دوم، انقلاب اسلامی.

#. این مقاله برگرفته از رساله دکتری می‌باشد.

Email: saeedborji68@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی قم، ایران.

Email: rooz1357@gmail.com

۲-استاد گروه علوم سیاسی واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی قم، ایران. (نویسنده مسئول).

مقدمه

این که چرا و چگونه شهروندان، حق فرمان دادن را به فرمانروایان واگذار می‌کنند، نقطه تلاقی مناسبات نابرابر قدرت میان فرمانروایان، شهروندان و فرمان دادن را شکل می‌دهد. این دقیقاً همان چیزی است که ضرورت وجودی نظم سیاسی و استمرار یا اسقاط آن را توجیه می‌کند؛ به گونه‌ای که بازتولید مشروعیت مستلزم مراجعه مداوم به منابع جامعه است. هر چند ممکن است یک نظام سیاسی بتواند سامان خود را برای مدت کوتاهی از طریق زور و سرکوب حفظ نماید. بر این اساس، مناسبات قدرت در دوره دوم رژیم پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ علی‌رغم وجود نهادهای دموکراتیک به سمت نظامی مبتنی بر اقتدارگرایی^۱ نامشروع سوق پیدا کرد و به تبع آن رژیم پهلوی قابلیت بازتولید نظم سیاسی را از دست داد و زمینه‌ساز شکل‌گیری انقلاب اسلامی گردید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، رژیم پهلوی با استفاده از گسترش دستگاه خشونت به همراه حفظ نمادین و ویتربینی نهادهای سیاسی نظیر قانون اساسی، مجلس و احزاب درصدد ایجاد نظامی به‌ظاهر مشروع مورد پذیرش عموم مردم برآمد؛ اما در ماهیت و واقعیت امر شاه که معادل دولت نیز به کار می‌رفت با بهره‌گیری از نیروی پلیس و سرکوب نیروهای اجتماعی، نهادهای سیاسی را با فروبست نهادی و سرکوب ساختاری مواجه ساخت. این امر منجر به تمرکز روزافزون قدرت شاه و به تبع آن تضعیف نهادهای سیاسی دموکراتیک شد. از این رو، شاه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از یک‌سو با سرکوب جناح‌ها و گروه‌های مختلف و از سوی دیگر با تعمیق و گسترش سیطره‌اش بر ارکان نظام در مسیر تضعیف نهادهای سیاسی و کاهش سطح نهادمندی سیاسی جامعه گام برداشت.

در ساخت اقتدارگرایی قدرت در دوره‌ی محمدرضا پهلوی با توجه به این که افراد و شخصیت‌ها بیش از نهادهای سیاسی اهمیت داشتند، اعمال قدرت شاه غالباً از طریق اشخاصی اعمال می‌شد که برای اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های ویژه‌ای به‌واسطه‌ی خود محمدرضا شاه برگزیده می‌شدند. معیار اصلی در اینجا کیفیت اطمینان و وفاداری نسبت به افراد بود و چنین شاخصه‌ای از ویژگی ساخت قدرت‌های تک‌جانبه و فاقد مشروعیت است. بر این مبنای شخصی شدن روابط قدرت در دوره دوم پهلوی، شاه را معادل دولت قرار می‌داد و همه‌ی نارضایتی‌های و نارسایی‌ها متوجه شخص محمدرضا می‌شد. در هنگام اختلال در روند حکومت‌داری شاه تلاش می‌کرد که خود را از نابسامانی‌ها و مسئولیت‌های ناشی از آن جدا کند و با مجازات مقصران این‌گونه رخدادها، مخالفان خود را آرام سازد؛ اما این راه کار کارساز نشد. زیرا او آن قدر به سرکوب آشکار و سرکوب ساختاری ارزش‌ها و منافع مختلف در راستای تمرکز قدرت شخصی مشغول بود و به تبع آن چنان با بحران مشروعیت سیاسی مواجه شد تا آنجا که دیگر سیاست‌های مصالحه‌جویانه نمی‌توانست رژیم شاه را از سقوط نجات دهد.

بدین ترتیب، رژیم پهلوی دوم با حذف منافع و ارزش‌های جامعه و به تبع آن حذف نیروهای سیاسی از ساختار قدرت، پایگاه مردمی خود را از دست داد و به بحران مشروعیت دچار گردید. چنین رژیم‌هایی که از طریق قدرت سرکوبگری، امکان مشارکت‌گرایی را از بین می‌برند و حاضر نیستند در تعریف نظم سیاسی، منافع طبقات گوناگون را مدنظر قرار دهند، در مواقع بحرانی، زمانی که سیستم سیاسی آن‌ها با کوچک‌ترین اختلالی مواجه می‌شود، از آنجا که جامعه نسبت به آن نظم سیاسی احساس تعلق ندارد، تنها می‌ماند و ممکن است به‌سختی فروپاشد و این اتفاق در بهمن ۱۳۵۷، گریبان‌گیر رژیمی شد که از ماهیت شکننده‌ی ثبات سیاسی خود غافل بود و زمانی که با خشونت همه‌گیر جامعه مواجه شد، هیچ‌کدام از آن ابزارهایی که با استفاده از آن‌ها به سرکوب مردم می‌پرداخت و به‌ظاهر نظم سیاسی باثباتی را ایجاد کرده بودند، نتوانست از سقوط شاه از اریکه قدرت جلوگیری کند. بنابراین، پژوهش حاضر بر این سؤال متمرکز است که شخصی شدن روابط قدرت و ساخت اقتدارگرایی قدرت چه نقشی در فروپاشی نظم سیاسی قدیم (سقوط پهلوی دوم) و تأسیس نظم سیاسی جدید (شکل‌گیری انقلاب اسلامی) داشته است؟ فرضیه پژوهش بر این ایده استوار است که سرکوب ساختاری و بن‌بست نهادی که به‌عنوان سیاست «انکار واقعیت‌های متعارض» از سوی رژیم پهلوی پیگیری می‌شد منجر به خیابانی شدن سیاست و پیگیری منازعات سیاسی خارج از چهارچوب‌های نهادی و به تبع آن کوشش برای تأسیس نظم سیاسی جدید (شکل‌گیری انقلاب اسلامی) گردید.

چهارچوب نظری پژوهش؛ نهادمندی سیاسی

هانتینگتون، در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»، به دگرگونی در جوامع سیاسی اشاره می‌کند که این دگرگونی ممکن است با توجه به تحول اندیشه‌ها و تحول آگاهی‌ها و به تبع آن تحول در مطالبات و خواسته‌ها مبنای مشروعیت و اقتدار دولت‌ها را با چالش جدی مواجه نماید. در این وضعیت، نهادهای سیاسی ابزارهای مناسبی هستند که از طریق آن‌ها می‌توان نوعی توازن و تعادل میان خواسته‌ها و مطالبات جدید و اقتدار نظام سیاسی برقرار کرد. در دوران مدرنیته، «مطالبه‌ی آزادی» مهم‌ترین چالشی است که اقتدار دولت‌ها را با چالش مواجه کرده است.

بر این اساس، هانتینگتون در این کتاب به رابطه بین نیروهای اجتماعی و نهادهای سیاسی می‌پردازد و بیان می‌دارد؛ آنچه باعث سامان، نظم، کنترل و مدیریت بین نیروهای اجتماعی و سیاست و به تبع آن مشروعیت اقتدار سیاسی می‌شود، نهادهای سیاسی هستند. یک سازمان و خطمشی سیاسی، کارش این است که برای نگهداشت سامان اجتماعی و رفع درگیری‌ها و گزینش رهبران با اقتدار چاره‌جویی کند؛ از این طریق سطح اشتراک اجتماعی را میان نیروهای گوناگون بالا ببرد (هانتینگتون^۱، ۱۹۹۱: ۱۸). در واقع، نقطه تمرکز نهادمندی سیاسی بر این است که نهادها در اشکال مختلف آن، بر فرایند

1. Huntington

سیاسی تأثیر می‌گذارند (کاظمی، ۲۰۱۳: ۳۹). به میزانی که فعالان سیاسی یک جامعه به نهادهای سیاسی آن جامعه تعلق بیشتری داشته باشند، به همان نسبت سطح رشد سیاسی در آن جامعه بالاتر است. بدین‌سان، برای آن که فعالان سیاسی احساس تعلق بیشتری نسبت به نهادهای سیاسی آن جامعه داشته باشند، ضروری است که نهادها از قابلیت جذب خواسته‌ها و علائق گروه‌های مختلف و متعارض برخوردار باشند و بتوانند قدرت را تعدیل و از چیرگی فرادستان بر فرودستان جلوگیری کنند و زمینه ایجاد یک اجتماع سیاسی را فراهم آورند (هانتینگتون، ۱۹۹۱: ۲۰). در واقع، نهادها می‌توانند پاسخی به منافع و ارزش‌های متعارض شهروندان باشند (نیگل^۱، ۲۰۰۶: ۷۵). از این‌رو، نهادمندی سیاسی معتبر و ارزشمند برای مدیریت تعارضات و جلوگیری از آنومی سیاسی ضروری‌اند و موجب مشروعیت نظام سیاسی می‌شوند (برتران بدیع، ۱۹۹۷: ۸۲).

از نظر نورث و همکاران برای دستیابی به نظم دموکراتیک پایدار در ابتدا، حاکمیت سیاسی ترتیبات ساخت نهادی را در دستور کار قرار می‌دهد که به نخبگان سیاسی و سایر نخبگانی که خواهان مشارکت در قدرت هستند، اجازه می‌دهد، در میان خودشان روابط غیرشخصی و به‌صورت نهادی داشته باشند. منظور از نهادینه شدن روابط غیرشخصی قدرت آن است که افراد بتوانند فارغ از نسبت‌های خانوادگی، فامیلی، قومی، سیاسی و غیره با سایر افراد به مبادله کالا و خدمات بپردازند (نورث و دیگران^۲، ۲۰۰۶: ۶۱-۶۴).

به‌طور کلی از این نظر می‌توان رژیم‌های سیاسی را به دو دسته دموکراتیک و اقتدارگرا تقسیم نمود. رژیم‌های دموکراتیک در یک رابطه‌ی التفاتی با جامعه قرار دارند و دارای ساختار قدرت دوجانبه و با تأثیر متقابل هستند و منابع مشروعیت قدرت در جامعه جست‌وجو می‌شود و نهادهایی جمعی و موجه و تا حدودی بی‌طرفانه برای جذب مشارکت سیاسی دست‌کم بخش‌های قابل توجهی از جامعه در سیاست قدرت وجود دارد. بالعکس رژیم‌های اقتدارگرا در پی اعمال قدرت یک‌جانبه هستند و ساختار سیاسی قدرت در این رژیم‌ها یک‌طرفه بوده و رژیم سیاسی، منابع مشروعیت خود در گسترش ساختارهای متصلب سیاسی و گسترش دستگاه خشونت جست‌وجو می‌کند. در نتیجه گروه‌ها و نیروهای سیاسی جایی در ساختار اقتدارگرایی قدرت ندارند و تصمیم‌های سیاسی به‌صورت یک‌جانبه و توسط هیأت حاکمه و از بالا به پایین اتخاذ می‌شوند (شایسته‌پور، ۲۰۰۶: ۴۰). جامعه‌ای با نهادهای سیاسی ضعیف امکان مهار کردن زیاده‌روی هوس‌های فردی و محلی را ندارد. جامعه فاقد نهادهای سیاسی قوی، فاقد ابزار تعیین و تحقق منافع عامه است. ظرفیت ایجاد نهادهای سیاسی همان ظرفیت ایجاد منافع عمومی است (هانتینگتون، ۱۹۶۸: ۲۴)؛ بنابراین، دو ویژگی که برای کارآمدی نهادهای سیاسی ضروری‌اند، «برابری طلبی» و «بی‌طرفی» است.

1. Nagel
2. North et al

نظم سیاسی باثبات، نظمی است که بتواند ساخت‌های نهادین خاص خود را متناسب با تغییرات محیطی در طول زمان حفظ، بسط و گسترش دهد (ساندرز^۱، ۲۰۰۱: ۱۰۷). قدرت وقتی مشروع است و به رسمیت شناخته می‌شود که بتواند میان آزادی افراد و نظم سیاسی ناشی از اعمال حاکمیت قدرتمندان، توازنی سازگار برقرار نماید (فیضی، ۲۰۰۴: ۲۱). بدین صورت مشروعیت به معنای عام آن، به رسمیت شناختن قدرت از سوی مردم است و ملاک نهایی در سنجش اقتدار دولت‌ها، مقبولیت مردمی است (اکبری، ۲۰۰۵: ۸۱). در واقع، از آنجا که امکان زیست اجتماعی و سیاسی در بستر تضاد و اختلاف فراهم نخواهد بود، لازم است تا چهارچوبی از قواعد و ضوابط آمرانه و الزام‌آور به‌منظور حل و فصل تعارضات و تضادها تعبیه و طراحی شود و برای نیل به این مقصود، نیازمند نهادی است که وظیفه تعریف و تعیین قواعد را متکفل شود. بر این اساس، اقتدار یا حق فرمان دادن هرگز امری قائم‌به‌ذات و موجه نیست، بلکه در سایه پاره‌ای از اصول و چهارچوب‌های بنیادی مورد دفاع قرار می‌گیرد (نوروزی و همکاران، ۲۰۰۳: ۴۰). پس کمال مطلوب، مجموعه‌ای از نهادها هستند که اشخاص درون آن‌ها امکان زیست مسالمت‌آمیز جمعی را داشته باشند (نیگل، ۲۰۱۸: ۴۹-۵۰). نهادهای سیاسی می‌توانند منازعات مسلمی را از فرایندهای سیاسی جانبدارانه بزدایند و اعتماد را به نظام ایجاد کنند. باور به قانونمند بودن ماهیت دولت می‌تواند منبع تولید قدرت سیاسی و جنبه قدرتمندی در فرایند دولت‌سازی باشد (کندی و دیگران، ۲۰۲۱: ۲۰۰).

اگر نخبگان بتوانند نهادهای سیاسی را به‌گونه‌ای طراحی کنند که منافع آن‌ها را حفظ کند، وحشت آن‌ها از دموکراسی کمتر خواهد بود و سرکوب برای آن‌ها گزینه‌ای غیرجذاب می‌شود (اوغلو و رایبسون، ۲۰۱۵: ۳۰-۳۴). شهروندان در درون این نهادها می‌توانند بیاموزند که اعتراضات و مطالبات خود را به‌صورت نهادین و مشروع بیان نمایند و این در صورتی است که نهادهای سیاسی امکان اشتراک سیاسی را فراهم نمایند؛ و همان‌طور که وربا و هانتینگتون بیان نموده‌اند، چنین نهادهایی علاوه بر کارآمدی باید از مشروعیت، مقبولیت، اعتبار و ارزش واقعی نزد مردم برخوردار باشند (لوسین پای^۲ و همکاران، ۲۰۰۱: ۲۸۸).

در مقابل، جکسون و رزبرگ، فقدان نهادهای سیاسی کارآمد را مسبب شخصی شدن قدرت و تفوق قدرت و اقتدار شخصی می‌دانند که در تعارض با منافع جمعی (نادیده انگاشتن حقوق سیاسی رقیبان و محروم کردن آن‌ها از فرصت‌ها) قرار داشته و به‌تبع آن پایه و اساس این سلطه و قدرت شخصی، مناسبات فردی نظیر روابط حاکم با همدستان، پیروان، حامیان و رقبای خود استوار می‌باشد و چنین نظامی ذاتاً اقتدارگراست (بروکر^۳، ۲۰۰۵: ۹۵). افزایش بیش از حد قدرت نخبگان نیز سبب می‌شود که دموکراسی کارکرد خود را از دست بدهد؛ پس در این حالت دموکراسی راه‌حل تعارض اجتماعی نخواهد

1. Sanders
2. Lucien Pie
3. Broker

بود و نتیجه یا یک انقلاب دیگر خواهد بود یا نخبگان از طریق سرکوب خود را در قدرت نگه می‌دارند (اوغلو و رایبسون^۱، ۲۰۱۵: ۳۰-۳۴). دولتی با سطح پایین نهادی شدن تنها یک دولت ضعیف نیست؛ بلکه دولت بدی نیز هست (هانتینگتون، ۱۹۶۸: ۲۸).

بر این مبنای، در وضعیتی که مناسبات قدرت به سمت قدرت نامشروع میل کند و نظم سیاسی قابلیت بازتولید خود را از دست بدهد، بحران مشروعیت^۲ آغاز می‌گردد. آشکار شدن نشانه‌های بحران مشروعیت ضرورت بازسازی نظم مسلط و جایگزینی نظم جدید را پیش خواهد کشید. با این همه بی‌ثبات کننده‌ترین شکل بحران مشروعیت که تمایل به جایگزینی نظم مستقر با یک نظم بدیل را تقویت می‌کند، زمانی اتفاق خواهد افتاد که مبانی فکری و ارزشی مشروعیت دهنده به مناسبات نابرابر قدرت در معرض تردید قرار بگیرد (نوروزی و همکاران، ۲۰۰۳: ۱۵). بر این مبنای، نهادها دارای اهمیت اساسی‌اند که برای یک جامعه در حال گذار، ابزارهایی را فراهم می‌کند تا مشکلات را حل نماید و بدون وجود نهادی‌های جمعی و قانونی تعداد معدودی دولت‌های باثبات وجود خواهد داشت (فرانچسکو^۳، ۲۰۱۵: ۲۶۰). در حقیقت، چنانچه ساختار سیاسی و رفتار سیاسی حاکمان متناسب با تغییر و دگرگونی در مبانی اقتدار بازتعریف نشوند و انعطاف لازم را برای پذیرش ارزش‌های جدید نشان ندهد، امکان بی‌ثباتی سیاسی در جامعه افزایش می‌یابد (رتوف، ۲۰۰۶: ۴۰-۴۱). بدین ترتیب، نهادهای سیاسی کارکرد کنترل منازعات اجتماعی^۴ و تعادل بخشیدن به ارزش‌ها و منافع متعارض را بر عهده دارند و صورت‌بندی و مدیریت منازعات سیاسی جز در درون این نهادها امکان‌پذیر نمی‌باشد.

پیشینه پژوهش

جدول ۱: خلاصه آثار چاپ شده مرتبط با موضوع مورد بررسی

نویسندگان	سال انتشار	عنوان	نتیجه
رحیم رتوف	۱۳۸۵	مبانی اقتدار و سامان سیاسی معاصر	تحول در مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی، ترکیب مبانی اقتدار را دگرگون ساخت و عناصر جدیدی چون مشروطه، عدالت، قانون، آزادی، پارلمان و غیره را وارد ادبیات سیاسی ایران کرد. این امر موجب بروز دگرگونی‌های اساسی در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور شد و به تبع آن مبانی اقتدار و سامان سیاسی را تغییر داد.
لویس کریسبرگ و	۱۳۹۷	از خشونت تا دموکراسی	تا زمانی که طرف‌های منازعه با یکدیگر همکاری نکنند، شاهد خاتمه سازنده منازعه نخواهیم بود. طرف‌های منازعه برای پایان

1. Oglu, Robinson

2. Crisis of legitimacy

3. Francesco

بروس دلبیو دایتون نا			بخشیدن به اختلافات خود باید بر نیازهای اساسی‌شان تأکید کنند نه بر موقعیت‌های خویش.
محمود سریع القلم	۱۳۷۸	توسعه سیاسی و ثبات سیاسی	تا زمانی که فرهنگ ایلی، قومی و گروهی جای خود را به فرهنگ ملی ندهد، همچنان آمیدی به توسعه و ثبات سیاسی وجود ندارد.
محمد شقیعی فر و علی محمدی مصیری	۱۳۹۹	تأثیر ساخت نهادی دولت در دوره دوم پهلوی بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی	ساخت و ماهیت ثنویاتریمونیال دولت پهلوی دوم مهم‌ترین عاملی بود که امکان رقابت و مشارکت سیاسی را محدود نمود و به تبع آن باعث افزایش خشونت سیاسی و شکل‌گیری سیستم حامی- پیرو شد.
سعید حاجی ناصری و علی محمدی مصیری	۱۴۰۲	پارادوکس سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی در دوره دوم پهلوی	در دوره دوم پهلوی سامان سیاسی و دموکراسی سیاسی به صورت متعارض و متناقض پیش رفت و سامان سیاسی به قیمت از دست رفتن آزادی تأسیس شد و ساخت اقتدارگرایی قدرت مبنای نظم سیاسی نامشروع بود.
لوتار بروک و همکاران	۱۳۹۴	دولت‌های شکننده؛ جامعه شناسی جنگ و منازعه در دنیای مدرن	ضمن برشمردن ویژگی‌های دولت‌های شکننده، خشونت را مهم‌ترین ویژگی این دولت‌ها می‌داند که در مقابل با نهادهای دموکراتیک قرار می‌گیرد و به تبع آن در این دولت‌ها، نظم سیاسی شکننده و ناپایدار است.
علی قیصری و ولی نصر	۱۴۰۱	دموکراسی در ایران	دموکراسی و دولت سازی از انقلاب مشروطه به بعد حتی پس از انقلاب اسلامی در یک رابطه نوسانی قرار داشته‌اند
ساموئل هانتینگتون	۱۳۷۰	سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی	جوامعی که در مواجهه با نوسازی نتوانند نهادهای سیاسی خود را متناسب با شرایط جدید، منطبق سازند، به بی‌ثباتی سیاسی دچار می‌شوند.
مقصود فراستخواه	۱۳۸۰	دو قرن چالش توسعه و دموکراسی در ایران	همان گونه که برای استقرار و تثبیت دموکراسی حداقلی از توسعه ضرورت دارد، برای توسعه نیز انبساط سیاسی تا حدودی لازم است. چرا که توسعه به نهادهای قانونی، مکانیزم‌های شفاف و پاسخ‌گویی سیاسی نیاز دارد که دموکراسی سیاسی را ضروری می‌سازد.
پل بروکر	۱۳۸۴	رژیم‌های غیردموکراتیک	رژیم‌های اقتدارگرا که غالباً از طریق یک حزب دولتی ایجاد می‌شوند، مانع جدی برای تحکیم دموکراسی محسوب می‌شوند.

منبع (یافته‌های پژوهش)

سرکوب ساختاری آزادی و بازتولید ساخت اقتدارگرایی قدرت

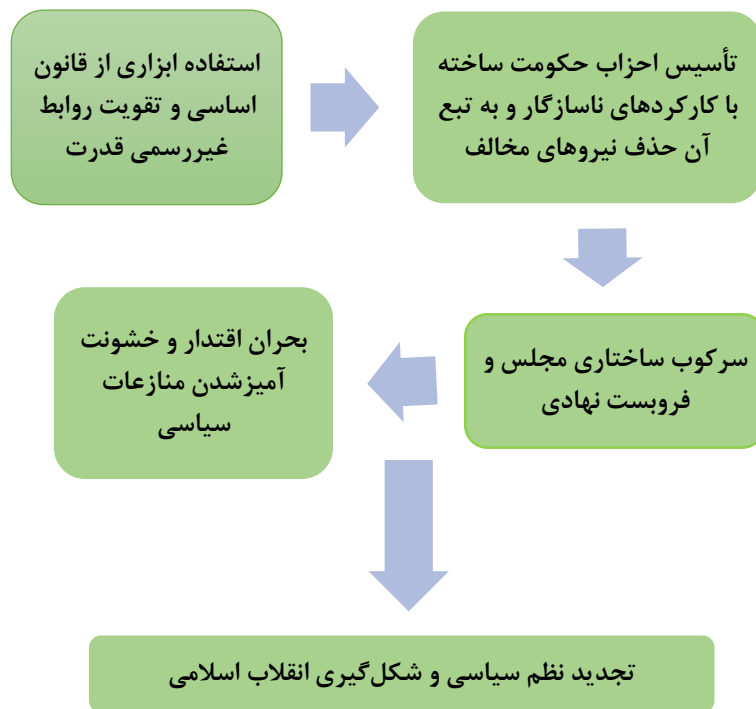
پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، محمدرضا شاه تلاش خود را برای بازیابی قدرت و منابع از دست‌رفته آغاز کرد و انتخابات مجلس و مصوبات آن را در راستای تحکیم پایه‌های قدرت مطلق خود به کار گرفت. این دخالت شاه در امور انتخابات و مجلس به گونه‌ای بود که دربار و شخص شاه به قدرت بلامنازع صحنه سیاسی کشور بدل شدند. دخالت شاه، دربار، ارتش، ساواک و دیگر نهادهای دولتی در

امور انتخابات و مجلس موجب شد احزاب سیاسی که باید وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به مشارکت مردم در فرایندهای سیاسی باشند، در این دوران از سوی حکومتی اقتدارگرا به شدت تضعیف و سرکوب شوند و نتوانند کار ویژه‌های اصلی خود را انجام دهند (ططری، ۲۰۱۹: ۲۰۶).

گرایش شاه در جهت دیکتاتوری و ایجاد سازمان‌هایی چون ساواک برای اعمال این رویه از تاریخ سقوط حکومت مصدق به دنبال کودتای سال ۱۳۳۲ آغاز شد. حکومت مصدق از طریق رویه‌های دموکراتیک و با پشتیبانی اکثریت مردم بر سرکار آمده بود و درصدد اجرای مفاد قانون اساسی ایران و محدود ساختن اختیارات شاه در حد یک پادشاه مشروطه بود (پهلوی و دیگران، ۱۹۸۳: ۱۳۸-۱۳۹). در عصر رضاشاه و محمدرضا شاه از طرفی بر ضرورت تحقق اندیشه‌های مشروطه‌خواهی و حکومت قانون صحنه می‌گذاشت و از سوی دیگر می‌خواستند خود را پادشاهی مقتدر و سنت‌گرا نشان دهند. از این‌رو چندان پایبند اصول پارلمانتاریستی و مشروطه‌خواهی نبودند (مروار، ۲۰۰۷: ۳۸). هم‌زمان با سرکوب نهضت مقاومت ملی و حزب توده، اقدام‌های دولت زاهدی برای مقابله با آن دسته از یاران نهضت ملی که از مصدق بریده و برای موفقیت کودتا زمینه‌سازی کرده بودند آغاز شد. کاشانی، مکی و بقایی یکی پس از دیگری منزوی بازداشت و تبعید شدند. وقتی فدائیان اسلام در آبان سال ۱۳۳۴ نخست‌وزیر حسین علا را ترور کردند، به دو سال ممانعت با آن‌ها نیز خاتمه داده شد. نواب صفوی و چند تن از یارانش دستگیر و اعدام شدند. تمامی مخالفان سیاسی به جرم اقدام بر ضد امنیت ملی در دادگاه‌های ارتش محاکمه شدند (سینائی، ۲۰۱۷: ۴۵۶).

در اواسط دهه‌ی ۱۳۳۰ بر اساس سیاست‌های سردمداران آمریکا و تمایل آن‌ها مبنی بر ایجاد دموکراسی در کشورهای جهان سوم به‌ویژه ایران و فشارهای وارده به محمدرضا شاه، او تصمیم گرفت تا با ایجاد احزاب فرمایشی و دخالت دادن آن‌ها در انتخابات مجلس، آمریکایی‌ها را فریب دهد و ایران را کشوری دارای احزاب نشان دهد (مروار، ۲۰۰۷: ۱۰۸). ساخت اقتدارگرایی قدرت نه تنها موجب غفلت از اهمیت ایجاد نهادهای سیاسی مستقل و ادامه ضعف نهادهای موجود شد، بلکه شاه را ناگزیر از اتکای روزافزون به نیروهای مسلح و بازکردن حساب ویژه‌ای برای ارتش در آینده سیاسی ایران کرد (سینائی، ۲۰۱۷: ۴۸۲). در این دوره علاوه بر دربار، دولت پلیس و ارتش عامل جدید دیگری به نام ساواک نیز اضافه شد و بر نحوه برگزاری انتخابات نظارت می‌کرد. به‌عنوان مثال، روش و تصمیم شاه در مورد انتخاب نمایندگان چنین بود که لیست همه نامزدها را برای ساواک می‌فرستاد، سازمان امنیت فرم‌های مخصوصی تهیه کرده بود که سوابق اشخاص در آن درج شده بود و آن را مستقیماً در اختیار شاه قرار می‌داد. این فرم‌ها ستون ملاحظاتی داشت که گرایشات سیاسی، خصوصیات اخلاقی و سوابق اشخاص توسط سازمان امنیت در همین ستون درج می‌شد، کلیه این گزارشات در حضور شاه خوانده می‌شد و نظر نهایی را شاه با استناد به گزارش‌های ساواک اعلام می‌کرد و سپس به وزارت کشور ابلاغ می‌شد تا بقیه کارها و مقدمات رأی‌گیری فراهم آید (مروار، ۲۰۰۷: ۱۷۹). بدین ترتیب، ثبات سیاسی در این دوره نیز در تعارض با دموکراسی شکل گرفت و اجازه فعالیت به گروه‌های متعارض و نیروهای

سیاسی و اجتماعی با منافع متفاوت را نمی‌داد و خصلت بی‌طرفی و غیرشخصی نهادهای سیاسی را زدود و از آن‌ها در راستای منافع شخصی خود استفاده کرد. شاه از طریق حذف ارزش‌ها و منافع گوناگون به دنبال ایجاد شبکه‌ای از روابط شخصی قدرت بود که شاه به لحاظ سلسله‌مراتبی در رأس آن قرار داشت. در این دوره، رژیم پهلوی با حفظ ظاهری نهادهای دموکراتیک، اما در واقعیت شخصی شدن روابط قدرت درصدد بود تا به ثبات سیاسی ایجاد شده، مشروعیت ببخشد. با این حال، نهادهای دموکراتیک در این دوره، کارکردی به‌جز تأیید منافع شخصی طبقه‌ی خواص با حاکمیت شاه نداشتند؛ بنابراین، نه تنها اصل تعارض منافع و ارزش‌ها در این دوره به رسمیت شناخته نشد بلکه به سرکوب ساختاری این منافع و ارزش‌ها دست می‌زدند و اجازه‌ی ورود نمایندگان مخالف یا مستقل را نمی‌دادند، به‌گونه‌ای که این نهادها قابلیت کارکردگرایانه‌ی خود را در حل منازعات از دست دادند و به جای حل منازعه به سرکوب منازعات پرداختند.



شکل ۱: شخصی شدن روابط قدرت و بحران مشروعیت

(منبع: یافته‌های پژوهش)

سرکوب ساختاری و استفاده ابزاری از قانون اساسی

قانون اساسی میثاقی است که از طریق آن حق اعمال حاکمیت از طرف مردم به دولت واگذار می‌شود. از این رو، قانون اساسی ارتباط مداوم دولت و ملت را بر مبنای کارایی، پاسخگویی و حقوق شهروندی حفظ می‌کند (اولیور^۱، ۱۹۹۱: ۲۰۲). از جمله مسائلی که از دیرباز در کشور ما مطرح بوده و مورد کشمکش و نزاع نیروهای سیاسی به‌شمار می‌آید، مسئله عدم پایداری صاحبان قدرت به قانون است. این امر خود نشانگر ضعف ساختار سیاسی کشور است (عیوضی، ۲۰۰۶: ۲۵۳). ساخت اقتدارگرای قدرت در دوره پهلوی دوم ضعف ساختاری عدم پایداری به قانون را تشدید کرد و تمایل شخصی شاه به تمرکز قدرت، لازمه‌اش آن بود که تغییراتی در قانونی اساسی ایجاد کند. این مسئله وقتی جدی‌تر شد که هراس شاه از حادثه سوءقصد و حوادث دیگر و مسئله جانشینی سلطنت پهلوی به یک بحران تبدیل شده بود. این مسئله باعث شد تا مقدمات برپایی مجلس مؤسسان به‌منظور تغییر موادی از قانون اساسی و واگذاری نیابت سلطنت به فرح پهلوی همسر شاه تا رسیدن ولیعهد به سن قانونی از اواخر سال ۱۳۴۵ در دستور کار حکومت قرار گیرد (بصیرت‌منش و توران، ۲۰۱۶: ۷۵).

تغییراتی که در دوران محمدرضا شاه در متمم قانون اساسی صورت گرفت سبب شد تا وی صاحب اختیاراتی فوق‌العاده شود؛ چنان‌که به‌موجب اصل ۴۸ مصوبه مجلس مؤسسان در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۸ شاه می‌توانست مجلسین را منحل کند. همین امر موجب تقویت قدرت محمدرضا شاه و تضعیف نقش مجلس در پویایی سیاست قانون‌گذاری خود شد. در حالی که در دهه‌ی بیست، مجلس از اقتدار بیشتری برای تحقق اهداف خود برخوردار بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد شاه قدرت مجلس را تا حد یک نهاد تشریفاتی پایین آورد (مروار، ۲۰۰۷: ۳۷). در دی‌ماه سال ۱۳۲۷ وزارت خارجه آمریکا این شایعه را شنید که شاه مترصد فرصتی است تا موضوع اصلاح قانون اساسی را مطرح کند و این فرصت در ۱۵ بهمن همان سال در هنگام بازدید شاه از دانشگاه تهران دست داد؛ شاه مورد هدف گلوله توسط عکاس جوانی قرار گرفت (آبراهامیان، ۲۰۱۲: ۲۲۵). ترور ناموفق شاه بهانه‌ای شد تا شاه افزایش اختیارات خود را مطابق قانون اساسی از نمایندگان درخواست نماید. بدین منظور، در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان تشکیل و اصل ۴۸ قانون اساسی به نفع قدرت شخصی شاه و در تعارض با منافع جمعی تغییر یافت؛ به‌موجب آن حق و امتیاز انحلال مجلسین سنا و شورای ملی هر دو در آن واحد و هر یک به‌طور جداگانه به شخص محمدرضا پهلوی واگذار شد (ازغندی، ۲۰۱۳: ۲۰۴).

به دنبال چنین حوادثی در کشور از جمله ترور شاه در کاخ مرمر، ترور حسنعلی منصور، شورش و تظاهرات پس از تصویب کاپیتولاسیون و غیره شاه اصرار داشت تا تغییراتی در قانون اساسی داده شود و به این ترتیب، سلطنت استبدادی خود را بیش‌ازپیش تحکیم بخشد. در پرتو همین اندیشه، قانون انتخابات مجلس مؤسسان به تصویب مجلس بیست و یکم رسید و برای چندمین بار شاه برای تحکیم

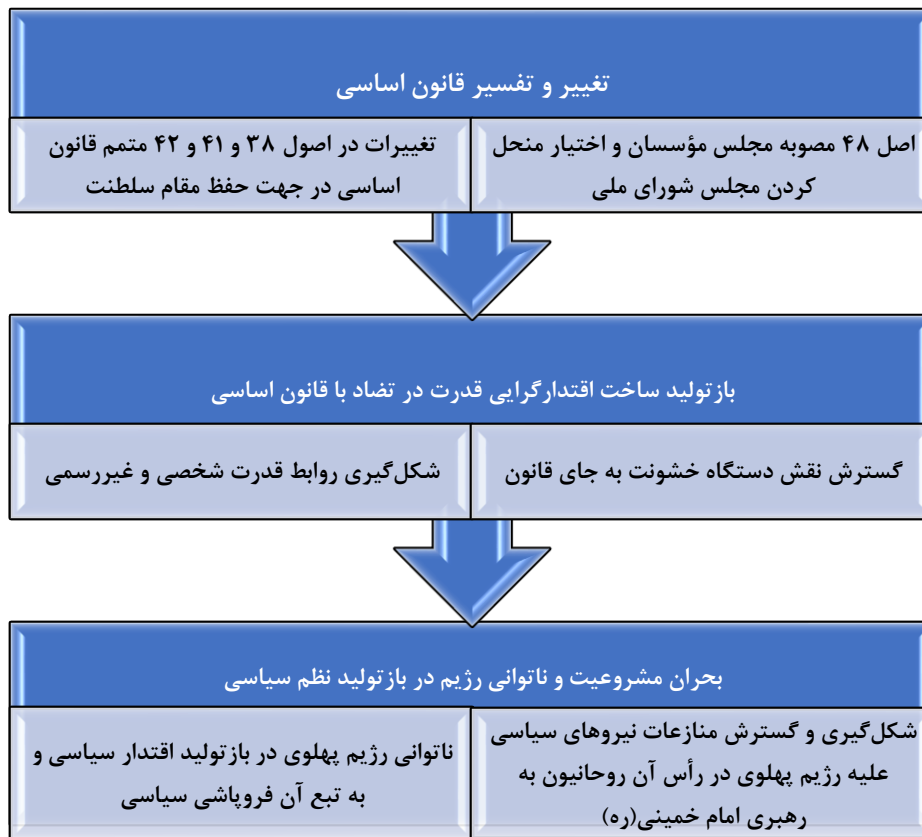
1. Oliver

سلطنت و شخص خود، قانون اساسی را تغییر داد و تصمیم گرفت مسئله‌ی جانشینی خود را حل و برای شهبانو و سلطنت نیز به تعریف حقی در قانون اساسی اقدام کند؛ بنابراین با تصویب قانون تشکیل مجلس مؤسسان در ۲۱ و ۲۲ اسفند سال ۱۳۴۵، در مجلس سنا و شورای ملی دوره‌ی بیست و یکم، سرانجام در سال ۱۳۴۶ قبل از مراسم تاج‌گذاری شاهنشاه، اصول ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی تغییر داده شد. از این‌رو، بر اساس مصوبه‌ی جدید مجلس شورای ملی مقرر شد؛ ۱- ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. ۲- اگر به هنگام مرگ پادشاه ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد شهبانو بلافاصله جای او را می‌گیرد. مگر این‌که شاه شخص دیگری را به‌عنوان نایب السلطنه انتخاب کرده باشد. ۳- در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب‌السلطنه، شورای نیابت سلطنت از طرف مجلسین از غیر خانواده‌ی قاجار تشکیل شود. ۴- وظایف نایب‌السلطنه با مشورت شورایی مرکب از نخست‌وزیر رؤسای مجلسین رئیس دیوان عالی کشور و افراد دیگر انجام گیرد (مروار، ۲۰۰۷: ۲۲۰).

در واقع، بر طبق قانون اساسی و متمم آن شاه قانوناً باید سلطنت می‌کرد نه حکومت؛ ولی برخلاف انتظار و در تضاد با منافع جمعی و غیرشخصی تغییرات به نحوی انجام می‌شد که به تدریج از قدرت مردم کاسته و بر نفوذ شاه افزوده می‌شد (ازغندی، ۲۰۱۳: ۲۰۳). یکی از تعارضات و نقاط ضعف قانون اساسی به ارث رسیده از مشروطه که باعث می‌شد شاه از آن به‌عنوان ابزاری در راستای منافع شخصی خود استفاده نماید، این بود که قانون اساسی هیچ نهاد یا شخصی را برای تفسیر قانون مشخص نکرده بود. به‌طور مثال اصول ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی که بر استقلال قضات تأکید داشت، پس از کودتای ۲۸ مرداد در دو نوبت در ۴ آذر ۱۳۳۳ و ۱۴ اسفند ۱۳۳۳ مورد تفسیر و تعدیل قرار گرفت و از این طریق استقلال قوه قضاییه و قضات زیر سؤال رفت (صادقی و همکاران، ۲۰۱۸: ۱۴-۱۵). بدین ترتیب، قوه قضاییه به‌عنوان ابزاری در دستان شاه و اقرارش قرار می‌گرفت و کارکرد نهادی خود یعنی قابلیت حل منازعه را از دست داده بود؛ شخصی کردن نهاد عمومی (نماد منافع جمعی) نه تنها در یک وضعیت تعارض گونه از منازعه تولید منازعه می‌کرد بلکه خود عاملی برای احساس تبعیض بیشتر و مشروعیت زدایی از نظم سیاسی موجود شد.

روحانیون در مخالفت‌های خود پس از مدت‌ها با انتقاد از عدم اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر نظارت فقها بر قوانین مجلس، مشروعیت قوانین را زیر سؤال بردند. مهم‌ترین مخالف حکومت شاه، امام خمینی(ره) که نام خود را به‌عنوان مهم‌ترین مخالف استبداد داخلی و سیاست‌های و ضدملی و غیراسلامی حکومت از دیگران متمایز ساخته بود با مخالفت شدید با دخالت بیگانگان در ایران به‌ویژه لایحه مصونیت قضایی به اتباع آمریکایی به‌عنوان قهرمان مبارزه با استعمار شناخته شد. او نه تنها عدم مشروعیت مجلس بلکه نامشروع بودن نظام سلطنتی را مطرح ساخت. مشی و مرام امام خمینی(ره) باعث گشت تا چندی بعد مردم ایران او را به‌عنوان رهبر انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری خود برگزینند (بصیرت‌منش و توران، ۲۰۱۶: ۳۸۴). امام خمینی(ره) به‌عنوان یکی از شخصیت‌های مهم و

تأثیرگذار در جامعه در واکنش به نقض مکرر قانون اساسی توسط شخص شاه و حامیانش نظیر اصلاحات انجام گرفته در قانون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، طرح برگزاری اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، اقدامات سرکوب‌گرایانه رژیم شاه، احزاب خودساخته و حکومتی شاه و دخالت شاه و دربار در انتخابات و غیره با استناد به قانون اساسی و متمم آن مخالفت خود را ابراز داشته‌اند و از طریق بسیج منابع و رهبری نیروهای معترض مبارزه‌ای جدی علیه رژیم پهلوی دوم آغاز نمودند (امام خمینی، ۲۰۰۶، ج ۱: ۷۸-۲۰۰). بدین جهت، تعارض منافع شخصی شاه با منافع غیرشخصی و نقض مکرر قانون اساسی باعث مشروعیت‌زدایی از رژیم پهلوی دوم شد.



شکل ۲: نقض مکرر قانون اساسی و مشروعیت‌زدایی از رژیم پهلوی دوم

(منبع: یافته‌های پژوهش)

سرکوب ساختاری مجلس و فروبست نهادی

ادعای وفاداری به قانون اساسی نیاز مبرمی به تشکیل مجلس شورای ملی داشت، لذا یکی از اولین اقدامات دولت کودتا، تشکیل مجدد مجلس منحل‌ه‌ی هفدهم بود (مروار، ۲۰۰۷: ۷۹-۸۰). بدین صورت، دوره هجدهم در زمان بعد از سقوط مصدق برگزار شد (شجیعی، ۱۹۹۳: ۲۳۲). در واقع، مجلس هجدهم تحت حکومت‌نظامی تشکیل شد و ۶۰ درصد نمایندگان از اشراف زمین‌دار بودند (بشیریه، ۲۰۰۱: ۸۴). در این دوره همانند سه دوره قبل، مسئله نفت در صدر امور مجلس قرار داشت. از مهم‌ترین مصوبات این دوره موافقت‌نامه واگذاری استخراج و حمل و فروش نفت به کنسرسیوم بین‌المللی بود (سفری، ۱۹۹۴: ۱۸۰-۱۷۱). قانون دیگری که در این مجلس طرح شد، قانون تشکیل ساواک بود که بعد از تشکیل این سازمان در اواخر سال ۱۳۳۵ رژیم بیش از پیش قدرتمند شد و نیروهای محافظه‌کار به رهبری محمدرضا شاه از قدرت فزاینده‌ی برخوردار شدند (مروار، ۲۰۰۷: ۸۰). گرچه تشکیل ساواک با قانون مجلس انجام شد ولی کارکرد این نهاد امنیتی، شناسایی و حذف افراد مستقل و مخالف رژیم شاه بود و زیر نظر شاه به فعالیت خود ادامه می‌داد. به‌گونه‌ای که از آن پس قدرت ساواک به‌عنوان پلیس سیاسی بیش از نهاد مجلس به‌عنوان نهادی دموکراتیک بود.

مجلس هجدهم در چنین بافت و وضعیتی ظهور کرد که در آن محمدرضا شاه مهم‌ترین مخالفان سازمان‌یافته خود را سرکوب کرده بود. سرکوب نیروهای سیاسی را می‌توان به چرخه بازتولید اقتدارگرایی در بعد از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نسبت داد (ساعی، ۲۰۰۷: ۱۴۷). در انتخابات دوره هجدهم، نهضت مقاومت ملی که پس از کودتا فعالیت‌ی نیمه مخفی داشت، برای برهم زدن اهداف رژیم با شعار یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم، در انتخابات مجلس شرکت کرد اما نتوانست کرسی قابل توجهی کسب نماید (نجاتی، ۱۹۹۸: ۱۱۵). بدین منظور نامه‌ها، شکایات و اعلام جرم‌هایی مبنی بر تقلب در انتخابات منتشر ساخت و با انتشار اعلامیه‌ای تحت عنوان «مظلوم که قبول ظلم می‌کند گناهکارتر از ظالم است» از مردم تهران خواست با حضور در حوزه‌های رأی‌گیری تخلفات و تقلبات انتخابات را گزارش دهند (بصیرت‌منش و توران، ۲۰۱۶: ۱۴). بدین ترتیب انتخابات مجلس با کنترل شدید دولت پایان یافت. این مجلس نیز به‌گونه‌ای منفعل و در خدمت اهداف شاه بود تا آنجا که بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای اولین بار در مجلس هجدهم بود که دولت بدون دریافت رأی اعتماد از مجلس شروع به کار کرد و اوامر شاه در قالب لوایح جهت تصویب به مجلس فرستاده می‌شد. از نخستین اقدامات مجلس هجدهم لغو قوانین زمان دکتر مصدق بود که با عنوان «قانون اختیارات» به تصویب رسیده بود (بصیرت‌منش و توران، ۲۰۱۶: ۱۹).

از نکات پیرامون مجلس نوزدهم، ورود بیشتر نمایندگان مجلس هجدهم به این مجلس بود به‌طوری‌که در آغاز انتخابات این دوره گفته می‌شد وکلای جدیدی که به دوره نوزدهم مجلس راه پیدا کردند، از ده نفر تجاوز نمی‌کند و بقیه نمایندگان دوره سابق هستند (بصیرت‌منش و توران، ۲۰۱۶: ۲۴). در واقع، مناسبات کنشگران سیاسی در مجلس نوزدهم، متأثر از وقایع متن اجتماعی مجلس هجدهم

بوده و انتخابات فرمایشی دوره قبل در این دوره نیز صادق است (ساعی، ۲۰۰۷: ۱۴۸). انتخابات زیر نظر مستقیم اسدالله علم برگزار و با حضور علم به عنوان وزیر کشور نیازی به مداخله گسترده‌ی ارتش در انتخابات نبود، اما به دلیل نفوذ ملاکان و زمین‌داران بزرگ در کشور کماکان کرسی‌های مجلس در اختیار آن‌ها بود. مجلس یکدستی که نه تنها در آن از نمایندگان واقعی مردم خبری نبود بلکه رژیم افراد میانه‌رو را هم بیرون از مجلس نگه داشته بود. به طور مثال، ابوالحسن حائری‌زاده و محمد درخشش نمایندگان اول تهران در دوره‌ی قبل به علت مخالفت با قرارداد کنسرسیوم به مجلس نوزدهم راه نیافتند (مروار، ۲۰۰۷: ۸۲). در انتخابات دوره بیستم، تقلب انتخاباتی فراوانی صورت گرفت؛ به طوری که اکثریت کرسی‌های مجلس از آن حزب ملیون به رهبری اقبال با ۱۰۴ کرسی و حزب اقلیت مردم به رهبری علم با ۲۵ کرسی شد و دست منفردین از کرسی‌های مجلس کوتاه ماند. تقلب‌های انتخاباتی به قدری واضح بود که کسانی چون علم رهبر حزب اقلیت، علی امینی رهبر نامزدهای مستقل، آشکارا به این امر اعتراض کردند (مروار، ۲۰۰۷: ۸۳). شاه پس از اعتراضات گسترده، مراتب ناخشنودی خود را از نحوه برگزاری انتخابات اعلام کرد. تلاش دوباره برای برگزاری مجلس بیستم، حاکی از دخالت دولت و دربار در امر انتخابات بود. علی‌رغم اقدامات جبهه ملی برای امتیاز انتشار روزنامه و آگهی‌های انتخاباتی در روزنامه‌های کثیرالانتشار و نیز تقاضای برگزاری میتینگ همه این تلاش‌ها عقیم ماند و دولت با هیچ‌یک موافقت نکرد. دانشجویان دانشگاه تهران در روز ۱۳ آبان ۱۳۳۹ به عنوان اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، تظاهرات خیابانی برپا کردند و بازار نیز تعطیل شد. در جریان اعتراض‌ها، روز ۴ اسفند دانشجویان اتومبیل دکتر اقبال، وزیر دربار را در داخل دانشگاه آتش زدند. به‌رغم همه تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم و همچنین تحریم انتخابات توسط جبهه ملی، انتخابات مجلس به روال گذشته انجام شد (عیوضی، ۲۰۰۶: ۹۸).

انتخابات دوره بیست و یکم در شهریور ۱۳۴۲ برگزار شد. در این دوره اسدالله علم نقش مؤثری در تنظیم فهرست کاندیدای احزاب دولتی (مردم) و (ایران) (نوین) داشت، در این دوره گروه‌ها و احزاب مختلف از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی انتخابات را تحریم کردند. روحانیون و مراجع تقلید علاوه بر امام خمینی(ره)، آیت‌الله محمدهادی میلانی، شهاب‌الدین مرعشی نجفی و محمدکاظم شریعتمداری مردم را از شرکت در انتخابات بازداشتند (لاجوردی، ۲۰۰۲: ۸۵). از این‌رو، دولت در شرایطی غیردموکراتیک و خفقان‌آور شروع انتخابات را اعلام نموده، این انتخابات در حالی شروع می‌شد که اغلب رجال و افراد مورد توجه مردم در حبس و شکنجه به سر می‌بردند (مروار، ۲۰۰۷: ۲۰۲). در چنین اوضاع و احوالی این انتخابات فرمایشی‌ترین انتخابات دوران حکومت محمدرضا شاه بود؛ چراکه لیست کاندیداها به‌طور کامل از طرف دولت و ساواک از قبل تعیین شده بود (عیوضی، ۲۰۰۶: ۱۵۴).

انتخابات دوره بیست و دوم برای نخستین بار به‌صورت حزبی برگزار شد. دو حزب ایران نوین و مردم و برای اولین بار حزب پان ایرانیست شرکت کردند. هویدا نخست‌وزیر، عضو حزب ایران نوین بود و دخالت دولت و تقلب در انتخابات از نکات بارز انتخابات این دوره است (شاهدی، ۲۰۰۸: ۷۱۷).

حزب ایران نوین که دولت را نیز در اختیار داشت و با حمایت شاه، هویدا و ساواک یک‌تنه در انتخابات پیش می‌رفت، در نهایت نیز موفق شد با استفاده از امکانات دولتی - چنان‌که پیش‌بینی شده بود اکثریت پارلمان را در اختیار بگیرد (مروار، ۲۰۰۷: ۲۲۸). روش و تصمیم شاه در مورد انتخاب نمایندگان چنین بود که لیست همه نامزدها را برای ساواک می‌فرستاد، سازمان امنیت فرم‌های مخصوصی تهیه کرده بود که سوابق اشخاص در آن درج شده بود و آن را مستقیماً در اختیار شاه قرار می‌داد. این فرم‌ها ستون ملاحظاتی داشت که گرایش‌های سیاسی، خصوصیات اخلاقی و سوابق اشخاص توسط سازمان امنیت در همین ستون درج می‌شد، کلیه این گزارشات در حضور شاه خوانده می‌شد و نظر نهایی را شاه با استناد به گزارش‌های ساواک اعلام می‌کرد و سپس به وزارت کشور ابلاغ می‌شد تا بقیه کارها و مقدمات رأی‌گیری فراهم آید (مروار، ۲۰۰۷: ۱۷۹).

اوج سرکوب ساختاری رژیم، ایجاد حزب واحد رستاخیز به‌منظور کانالیزه کردن مشارکت مردم در امور سیاسی جهت مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود بود. وی در سال ۱۳۵۳ بدون هرگونه اطلاع قبلی، همه‌ی احزاب موجود را غدغن و به‌جای آن‌ها یک حزب فراگیر به نام رستاخیز تشکیل داد (شایسته‌پور، ۲۰۰۶: ۱۳۳). در طول این دوران، رؤسای مجلسین شورا و سنا بدون تغییر در پست‌های خود باقی ماندند. فضای کاملاً مسدود سیاسی کشور عاری از مجالس تأثیرگذار بود. هیچ یک از لوايح دولت در طول سالیان اخیر رژیم پهلوی از سوی مجلس رد نشد و رأی اعتماد مجلس صرفاً ابراز تمایل شاه بود و عملاً مجلس نتوانست نظام پارلمانی را محقق کند (نوریان، ۲۰۰۴: ۱۵۱). بدین ترتیب، آخرین مجلس رژیم پهلوی بیش از سه سال دوام نیاورد و پایان مجلس رستاخیز با رستاخیز انقلابی مردم ایران برای تجدید نظر در نظم سیاسی قدیم و تأسیس نظم سیاسی جدید همراه شد؛ در نتیجه مشروعیت سیاسی این نهادها و به‌تبع آن مشروعیت رژیم سیاسی وقت با چالش جدی مواجه شد و بحران مشروعیت رژیم منجر به تأسیس نظم نوینی (انقلاب اسلامی) شد.



شکل ۳: سرکوب ساختاری و ساخت نامشروع قدرت

(منبع: یافته‌های پژوهش)

کارکرد متعارض احزاب سیاسی و بن بست ساختاری مشارکت سیاسی

در طول سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴ که قدرت بین شاه و نخست‌وزیر، فضل‌الله زاهدی تقسیم شده بود، آزارهای سیاسی زیادی علیه مردم و گروه‌ها جریان داشت به طوری که نهضت مقاومت ملی در همه ابعاد سرکوب شد. مصدق و اعضای کابینه او و نمایندگان بانفوذ وفادار به وی بازداشت شدند. رهبران احزاب نهضت ملی مانند خلیل ملکی و داریوش فروهر نیز به زندان افتادند (عیوضی، ۲۰۰۶: ۸۶). رژیم پهلوی برای سروسامان دادن به وضعیت حزب در کشور، از سال ۱۳۳۶ اقدام به تشکیل و حمایت از احزاب دولتی نمود؛ پس از برکناری حسین علاء از نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۳۶، منوچهر اقبال پست نخست‌وزیری را بر عهده گرفت. از جمله اقدامات دولت اقبال در این زمینه تشکیل احزاب سیاسی بود که بنا به دستور شاه بر اساس نظریه‌ی نظام دو حزبی می‌بایست دو حزب، یکی به رهبری اسدالله علم تحت عنوان حزب مردم و دیگری حزب ملیون به رهبری دکتر اقبال تشکیل می‌شد (مروار، ۲۰۰۷: ۱۷۹). بر این اساس، نوعی از احزاب سیاسی دولتی راه‌اندازی شد که مشخصه‌ی آن‌ها تحکیم پایه‌های قدرت رژیم بود. از این‌رو، رژیم پهلوی دوم، در ادامه «سیاست استراتژی نظارت» با ایجاد احزاب از بالا به پایین و برای دموکراتیک نشان دادن چهره‌ای حکومت خود، به ایجاد دو حزب سیاسی ملیون و

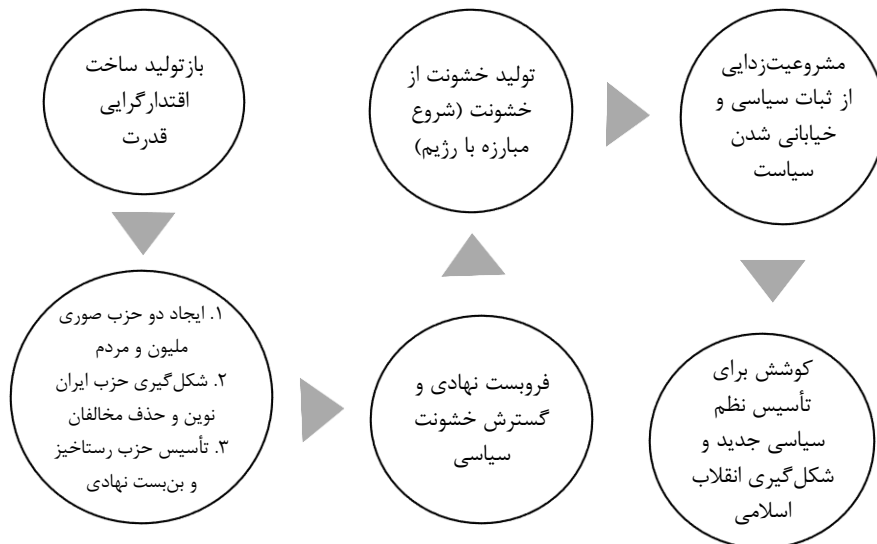
مردم اقدام نمود. با این حال، با همه تبلیغات و انتشاراتی که برای جذب مردم به این دو حزب انجام شد، مردم جذب این دو حزب نشدند؛ چرا که احزاب حکومت‌محور پهلوی دوم، عملاً در مقابل منافع ملت قرار گرفته بودند (مدنی، ۱۹۸۳: ۲۲۵). شاه در آذر ۱۳۴۲، حزب ایران نوین را جایگزین حزب ملیون کرد و حسنعلی منصور، دبیر کل حزب ایران نوین را در ۱۷ اسفند همان سال به نخست‌وزیری برگزید و پس از ترور منصور در بهمن ۱۳۴۳، شاه بلافاصله هویدا (معاون دبیر کل حزب ایران نوین) را به نخست‌وزیری منصوب کرد. هویدا بیش از دوازده سال در این سمت ماند و در این مدت حزب اکثریت ایران نوین کاملاً در اختیار هویدا قرار داشت و در کنار آن حزب اقلیت مردم نیز به‌عنوان منتقد دولت در مجلس فعالیت کرد (خوش‌زاد، ۲۰۱۱: ۶۰). شاه با اجرای این سناریو در کشور می‌توانست ادعای برقراری دموکراسی در کشور را نیز داشته باشد؛ اما به‌مرور برای او هم آشکار شد که اجرای این‌گونه نمایش‌های سیاسی هیچ تأثیری بر قاطبه‌ی مردم ایران نخواهد داشت (مجتبی‌زاده، ۲۰۰۷: ۸۳). ایجاد حزب ایران نوین در رقابت با حزب مردم نیز نتوانست برای ملت جاذبه‌ای ایجاد کند و سیاست سرکوب ساختاری رژیم از طریق مقاومت و مخالفت با سیاست‌های شاه به ویژه از طرف قشر مذهبی و ملی‌گرایان آزادی خواه روز به روز آشکارتر می‌شد.

در واقع، حزب ایران نوین، یکی از این احزاب دولتی بود که در واقع با تغییر نام کانون مترقی در آذر ۱۳۴۲ به‌وجود آمد. حزب ایران نوین در انتخابات دوره‌های بیست و یکم و بیست و دوم مجلس شورای ملی در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۰، جناح اکثریت مجلس را با خود داشت و جایگاه خاصی در مسائل سیاسی کشور به‌دست آورد (ططری، ۲۰۱۹: ۴۹۴). حزب ایران نوین، سازمان سیاسی شاه بود که هدف از راه‌اندازی آن، اجرای اصلاحات و در دست گرفتن کنترل حکومت و مجلس بود. این حزب نتوانست بر مجلس و حکومت مسلط شود و به‌مثابه‌ی ارگانی هدایت‌کننده عمل می‌کرد و تلاش داشت تا تمام گروه‌های ذی‌نفوذ را تحت کنترل و پوشش دولت درآورد. بدین ترتیب، حزب ایران نوین با کنترل دولت و مجلس به‌واسطه‌ی در اختیار داشتن شورای عالی اقتصاد، ابزار لازم برای کنترل قانون‌گذاری را در اختیار شاه و دربار می‌گذاشت (بشیریه، ۲۰۰۳: ۶۴-۶۸)؛ بنابراین، تشکیل حزب ایران نوین که با حمایت کامل شاه و آمریکا تشکیل شد، به سرکوب ارزش‌ها و منافع دیگر گروه‌های جامعه به‌صورت ساختاری انجامید و از این طریق بخش بزرگی از جامعه از عرصه‌ی قدرت سیاسی حذف می‌شدند.

دخالت‌های حزب ایران نوین در مسائل دیگر، بعداً شاه و سیستم سیاسی را به این نتیجه رساند که سیستم تک‌حزبی را برای اعمال قدرت خود برگزیند؛ به‌طوری‌که در اواسط مجلس بیست و سوم با استقرار و تأسیس حزب رستاخیز، سیستم تک‌حزبی در انتخابات دوره‌ی بیست و چهارم به‌کار گرفته شد (مروار، ۲۰۰۷: ۳۰۲). انحلال حزب ایران نوین و برقراری نظام تک‌حزبی رستاخیز ملت ایران با ترکیب احزاب رسمی موجود به‌منظور گسترش بخشیدن به مبانی حمایت اجتماعی رژیم صورت گرفت؛ این اقدام در واکنش به برخی بحران‌های درونی بلوک قدرت صورت پذیرفت؛ اما نظام تک‌حزبی نیز

بیش از نظام قبلی نسبت به مرکز قدرت سیاسی استقلال نداشت. رابطه میان حزب، ارتش و نیروهای امنیتی و تصرف رهبری حزب توسط سرآمدان حزب سابق به این معنی بود که حزب جدید هیچ‌گونه مجاری مستقل و خودمختاری برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کرد. در واقع نظام تک‌حزبی بیشتر نماینده دسته‌بندی‌های درونی حکومت بود تا نیروهای سیاسی جامعه مدنی (بشیریه، ۲۰۰۱: ۱۱۳).

در پی تصمیم شاه مبنی بر تأسیس یک نظام تک‌حزبی، بسیاری از مردم به سیاست سرکوب ساختاری وی پی بردند. این تفسیر به‌ویژه به این دلیل قابل قبول به نظر می‌رسید که وی پیوستن به این حزب را اجباری اعلام نمود و گفت کسی که وارد این حزب سیاسی جدید نشود ایرانی نیست، وطن ندارد و فعالیت‌هایش غیرقانونی است و بر اساس قانون می‌توان او را مجازات کرد (زونیس، ۱۹۹۱: ۱۳۸). در واقع، رژیم پهلوی از طریق حزب رستاخیز و عضویت اجباری، به‌دنبال سیطره بر طبقه متوسط، حذف روحانیون از قدرت با حمله به تشکیلات مذهبی (حزب شاه را رهبر سیاسی و معنوی مردم اعلام کرد)، منع زنان از پوشیدن چادر در محیط دانشگاهی و شعار هرکسی با ما نیست علیه ماست، عملاً در تعارض با منافع گروه‌های مختلف قرار می‌گرفت (آبراهامیان، ۲۰۱۲: ۴۰۶-۴۰۸). از این‌رو، زمانی که نهادهای سیاسی از کارکرد اصلی خود منحرف شوند و خصلت بی‌طرفی خود را در حل منازعات از دست بدهند و نتوانند همبستگی اجتماعی را ممکن نمایند، خود به تولید منازعه و خشونت و به تبع آن بی‌ثباتی سیاسی کمک می‌کنند. این اتفاق در رژیم پهلوی افتاد و حزب رستاخیز نه تنها همبستگی را ممکن نکرد بلکه در یک رابطه‌ی پارادوکسی خود به ضدهمبستگی اجتماعی تبدیل شد و در نهایت نتیجه‌ی سیاست‌های حزب رستاخیز، چیزی جز بی‌ثباتی سیاسی و فروپاشی نظم سیاسی نبود.



شکل ۴: تعارض کارکردی احزاب سیاسی و گسترش خشونت سیاسی

(یافته‌های پژوهش)

نتیجه‌گیری

در دوره دوم پهلوی، همواره کنترل بر منابع متعدد قدرت از چشم‌انداز ساخت اقتدارگرایی در تعارض با تقسیم قدرت در چشم‌اندازهای دموکراتیک قرار می‌گرفت. این فرایند از طریق بازتولید شاخص‌های ساخت اقتدارگرایی قدرت پیش می‌رفت و به تبع آن تصور تمرکز منابع متعدد قدرت ذیل الگوی روابط سلسله‌مراتبی و شخصی قدرت که در رأس آن شاه قرار داشت، اولین مرحله‌ی توسعه سیاسی بازنمایی می‌شد. چنین تصور و ادراک شناختی از دو مفهوم «آزادی» و «اقتدار» نتیجه‌ی عوامل تاریخی و ساختاری بوده است. یکی از مهم‌ترین این عوامل، بازتولید ساخت اقتدارگرایی قدرت و فروپست نهادی از طریق بکارگیری سیاست سرکوب ساختاری و سرکوب آشکار منافع و ارزش‌های گوناگون در این دوره (۱۳۳۲-۱۳۵۷) بوده است؛ به‌گونه‌ای که دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی جدا از یکدیگر فرض می‌شدند و نظم سیاسی به قیمت سرکوب ساختاری سایر نهادهای دموکراتیک ایجاد شد.

در واقع، محمدرضا پهلوی رفته‌رفته نیروهای طرفدار محمد مصدق و حکومت ملی را از شبکه‌ی قدرت حذف کرد و حزب توده را نیست و نابود می‌کند تا سال ۱۳۴۲ با روحانیون کم‌وبیش مماشات کرد و پس از آن به منازعه با ارزش‌های مذهبی پرداخت. بدین ترتیب، رژیم پهلوی در این دوره، سیاست سرکوب منافع و ارزش‌های متعارض را در پیش می‌گیرد و منازعه را با این گروه‌ها در قالب سیاست سرکوب ساختاری ادامه می‌دهد. رژیم پهلوی از طریق سرکوب ساختاری، نهادهای سیاسی دموکراتیک را دچار تعارض کارکردی نمود و از طریق کنترل و سلطه همه‌جانبه‌ای که بر این نهادها

داشت، اجازه ورود نمایندگان مخالف یا مستقل را به مجلس نمی‌داد. همان‌طور که نمایندگان جبهه ملی و بعد از آن نمایندگان مذهبی اجازه ورود نیافتند و یا به خاطر خصلت نمایشی و ویتیرینی مجلس در این دوره، به تحریم انتخابات دست زدند. همچنین رژیم از طریق ایجاد احزاب حکومت ساخته و سیطره بر این احزاب دولتی، اجازه تشکیل حزب مستقل را نمی‌داد؛ بنابراین، ویژگی شاخص این دوره استفاده از سرکوب ساختاری در کنار سرکوب آشکار بوده است.

بدین ترتیب، ساخت اقتدارگرایی قدرت در این دوره نیز در تعارض با دموکراسی شکل گرفت و اجازه فعالیت به گروه‌های متعارض و نیروهای سیاسی و اجتماعی با منافع متفاوت را نمی‌داد و خصلت بی‌طرفی و غیرشخصی نهادهای سیاسی را زدود و از آن‌ها در راستای منافع شخصی خود استفاده کرد. رژیم از طریق حذف ارزش‌ها و منافع گوناگون به دنبال ایجاد شبکه‌ای از روابط شخصی قدرت بود که شاه به لحاظ سلسله‌مراتبی در رأس آن قرار داشت. در این دوره، رژیم پهلوی با حفظ ظاهری نهادهای دموکراتیک، اما در واقعیت شخصی شدن روابط قدرت درصدد بود تا بر تعارضات درونی جامعه فائق آید. بنابراین، بدان سبب که این نهادها اصل تعارض منافع و ارزش‌ها را به رسمیت نمی‌شناختند بلکه به سرکوب ساختاری این منافع و ارزش‌ها دست می‌زدند و اجازه‌ی ورود اندیشه مخالف یا مستقل را نمی‌دادند، قابلیت کارکردگرایانه‌ی خود را در حل منازعات از دست دادند و به جای حل منازعه به سرکوب منازعات پرداختند.

References

- Abrahamian, Ervand (2012). *Iran between Two Revolutions: From Constitutional Revolution to Islamic Revolution*, Tehran: Nashr Markaz. (In Persian)
- Aghli, Baqer (1990). *Chronicle of Iranian History from Constitutional Revolution to the Islamic Revolution*, Tehran: Goftaar Publications. (In Persian)
- Akbari, Kamal (2005). *Legitimacy and Political Participation in the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Daftar Nashr Ma'arif. (In Persian)
- Azghandi, Alireza (2013). *History of Political and Social Developments in Iran*, Tehran: Samt Publications. (In Persian)
- Azimi, Fakhruddin (1993). *The Crisis of Democracy in Iran*, Translated by Abdolreza Hosseingh Moghaddam and Bijan Nozari, Tehran: Alborz Publications. (In Persian)
- Badi, Bertrand (1997). *Political Development*, Translated by Ahmad Nagibzadeh, Tehran: Ghomes Publishing. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2000). *Obstacles to Political Development in Iran*, Tehran: Gham-No Publications. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2006). "The Transition to Democracy from the Perspective of Political Mobilization," *Journal of Law and Political Science*, No. 71. (In Persian)

- Bashiriyeh, Hossein (2018). *The State and Revolution in Iran*, Tehran: Maniyah Publisher. (In Persian)
- Basiratmanesh, Hamid & Mansouri, Touran (2016). *The 21st National Assembly of Iran in the Face of the Islamic Movement*, Tehran: Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute. (In Persian)
- Broker, Paul (2005). *Non-Democratic Regimes*, Translated by Alireza Samiei Esfahani, Tehran: Kaveh Publications. (In Persian)
- Farasakhwa, Maqsoud (2001). "Two Centuries of Development and Democracy Challenges in Iran," *Journal of Political Information*, No. 171. (In Persian).
- Feizi, Sirous (2004). *Legitimacy Challenges in the Shah's Regime and the Assassinations of Prime Ministers*, Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian).
- Finer, H. (1932). *The Theory Practice of Modern Government* 2 vols, London: Methuen.
- Fouladzadeh, Abdolamir (1990). *The Pahlavi Empire in Iran*, Vol. 2, Qom: Kanon Nashr Andisheh-ha-ye-Islami. (In Persian)
- Fourn, John (1998). *Fragile Resistance: A History of Social Developments in Iran from Safavids to the Post-Revolutionary Years*, Translated by Ahmad Tadayeem, Tehran: Rasa Cultural Services. (In Persian)
- Francesco, Ronald E. (2015). *Pathology of Emerging States*, Translated by Research and Science Production Department, Tehran: Information Faculty Publications. (In Persian)
- Ghavam, Abdolali (2013). *Political Science: The Foundations of Political Science*, Tehran: Samt Publications. (In Persian)
- Hajarian, Saeed (2019). *The King in the Chess of Prison: Issues of Democracy and Development in Iran*, Tehran: Negah Mo'aser Publications. (In Persian)
- Haji Naseri, Saeed & Mohammadi Masiri, Ali (2022). "The Paradox of Political Order and Political Democracy in the Second Pahlavi Era," *Journal of Islamic Revolution Studies*, No. 12. (In Persian)
- Huntington, s (1968). *Political Order in Changing Societies*, New Haven: Yale University Press.
- Huntington, Samuel (1991). *Political Order in Changing Societies*, Translated by Mohsen Thalathi, Tehran: Elm Publications. (In Persian)
- Huntington, Samuel (1994). *The Third Wave of Democracy: End of the Twentieth Century*, Translated by Dr. Ahmad Shahsa, Tehran: Rosaneh Publications. (In Persian)
- Imam Khomeini (2006). *Sahifeh-ye Imam (Rah)*, The Collected Works of Imam Khomeini (Rah), Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)
- Iyozi, Mohammad Reza (2006). *Political Sociology of the Opposition in Iran*, Tehran: Ghomes Publications. (In Persian)
- Johnson, N. (1975). "The Place of Institutions in the Study of Politics", *Political Studies*, XX III.
- Katozian, Mohammad Ali (Homayoon) (1993). "Democracy, Dictatorship, and the Responsibility of the Nation," *Journal of Political and Economic Information*, No. 67. (In Persian).

- Kazemi, Hojjat (2013). "Institutionalism as a Model for Political Analysis," *Journal of Theoretical Political Studies*, New Series, No. 13. (In Persian)
- Khushzad, Akbar (2011). *The Last Constitutional Assembly: The 24th National Assembly and the Islamic Revolution*, Tehran: Soreh Mehr Publications. (In Persian)
- Krisberg, Lewis & Dayton Na, Bruce D. W. (2018). *From Violence to Democracy*, Translated by Asgar Ghahraman Pour, Tehran: Jooyandeh Publications. (In Persian)
- Lucien Pai & Others (2001). *Crises and Sequences in Political Development*, Translated by Gholamreza Khajeh Sarvi, Strategic Studies Research Institute. (In Persian)
- Marwar, Mohammad (2007). *The National Assembly (21st to 24th Terms)*, Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian)
- Moradi-Joo, Ali Jan (2008). *Power Groups in the Political Structure of the Second Pahlavi Era*, Qom: Etedal Publications. (In Persian)
- Mousavi, Wahid (2003). "Development and Democracy," *Journal of Namay Research*, No. 25-26. (In Persian)
- Nagel, Thomas (2002). *Concealment and exposure and other essays*, oxford, oxford university press.
- Nigel, Thomas (2020). *Partiality and Equality*, Translated by Javad Heydari, Tehran: Farhang Nashr No Publications. (In Persian)
- Norouzi, Nour Mohammad & Others (2003). *Legitimacy Challenges and Political Order Reconstruction in the Middle East*, Tehran: Noor Thinkers Institute. (In Persian)
- North. D. C. J. J. Wallis, and B. R. Weingast (2009). "Violence and the Rise of Open-access Orders", *Journal of Democracy*, Vol. 20, No 1.
- Nourian, Abdolhasan (2004). *Instability of Cabinets in Iran*, Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian)
- Oglu, Acem & Robinson (2009). *Why Nations Fail?* Translated by Pouya Jabal Ameli and Mohammad Reza Farhadi Pour, Tehran: Donya-e-Eqtasad Publications. (In Persian)
- Oliver, D. (1991). *Government in the United Kingdom: The Search for Accountability, Effectiveness and Citizenship*, Milton Keynes: Open University Press.
- Omidvar, Hossein (2010). *A Historical Essay on the Obstructive Factors of Political Parties in Iran*, Tehran: Afraz Publications. (In Persian)
- Pahlavi, Mohammad Reza & Others (1983). *The Confessions of the Shah*, Translated by Manoochehr Mehrjou, Tehran: Haft Publications. (In Persian)
- Qaisari, Ali & Nasr, Vali (2022). *Democracy in Iran*, Tehran: Farhang Javid Publications. (In Persian)
- Qaragozlu, Mohammad (2008). *The Idea of Political Democracy*, Tehran: Negah Publications. (In Persian)
- Raouf, Rahim (2006). *Foundations of Power and Political Order in Contemporary Iran*, Tehran: Daftar Nashr Mo'aser Publications. (In Persian)
- Sanaei, Wahid (2017). *The Absolute State, the Military, and Politics in Iran*, Mashhad: Ferdowsi University Press. (In Persian)
- Sanders, David (2001). *Patterns of Political Instability*, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (In Persian)

- Sari' al-Qalam, Mahmoud (1998). *Authoritarianism in the Pahlavi Era*, Tehran: Gandhi Publications. (In Persian)
- Sari' al-Qalam, Mahmoud (1999). "Political Development and Political Stability," *Journal of Political and Economic Information*, No. 145-146. (In Persian)
- Shafiee Far, Mohammad & Mohammad Masiri, Ali (2020). "The Impact of the Institutional Structure of the State in the Second Pahlavi Era on the Formation of the Islamic Revolution," *Journal of Islamic Revolution Studies*, No. 10. (In Persian)
- Shaisteh Pour, Hamid (2006). *The Repressive Power of the Pahlavi Regime and the Islamic Revolution*, Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian)
- Tatari, Ali (2013). *A Look at the Structure and Function of the Iranian National Assembly*, Tehran: Museum and Center for Parliamentary Documents of the Islamic Republic of Iran. (In Persian)
- Zolfaqari, Ebrahim (2004). "Hasan Ali Mansour," *Quarterly Journal of Historical Studies*, No. 5. (In Persian)
- Zunis, Marvin (1991). *The Shah's Fall*, Translated by Abbas Mokhber, Tehran: Tarh-e-No Publications. (In Persian)